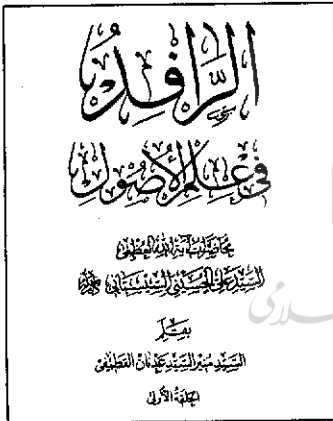


الرافد و فلسفه علم اصول



الرافد فی علم الأصول

تقریرات درس آیت الله العظمی سیستانی

به قلم سید منیر سید عدنان قطیفی

قم، مکتب آیت الله العظمی سیستانی، مهر، چاپ

اول، ۱۴۱۴، ۳۵۰

مقدمه

۱. فلسفه یک علم عبارت است از: «شناسایی، بررسی و تحلیل آن رشته علمی».
- یک رشته علمی را می توان از جهات و ابعاد گوناگون بررسی کرد که مهم ترین آنها بدین قرار است:
۱. تعریف علم؛ ۲. موضوع و قلمرو علم؛ ۳. ویژگی ها و ضوابط مسائل آن علم و تفاوت های آن با علوم هم سنخ؛ ۴. ساختار و تقسیم بندی کلی مسائل آن علم؛ ۵. جایگاه و رتبه منطقی آن علم؛ ۶. اهداف، انتظارات و کارکرد علم؛ ۷. ارتباط علم با سایر علوم؛ ۸. منابع علم؛ ۹. روش های اثبات مسائل علم؛ ۱۰. مبانی علم؛ ۱۱. مکاتب و گرایش های درونی علم؛ ۱۲. تحولات و تطورات علم در طول تاریخ.

طبعاً علم اصول را نیز به عنوان یک رشته علمی می توان از ابعاد فوق بررسی و فلسفه علم اصول را طبق محورهای فوق سامان داد.

۲. در بررسی یک رشته علمی می توان مقطع کنونی آن را بررسی کرد؛ همان طور که می توان یک علم را از آغاز پیدایش و تدوین آن مطالعه کرد. هر دو، نگاه بیرونی به علم است. تعدادی از رشته های علمی از این دو زاویه بررسی شده اند؛ ولی در اینکه بررسی دوم در قلمرو فلسفه علم قرار دارد، اختلاف نظر وجود دارد: گروهی همه بررسی های فوق را فلسفه علم نامیده اند. بنابراین «تاریخ یک علم» بخشی از «فلسفه علم» خواهد بود؛ ولی برخی معتقدند بررسی یک رشته علمی از زاویه دوم خارج از قلمرو «فلسفه علم» است و این نوع بررسی تحت عنوان جداگانه «تاریخ علم» قرار می گیرد. بنابر دیدگاه دوم محور اخیر از قلمرو فلسفه علم خارج خواهد بود و محورهای پیشین اگر از زاویه تاریخی بحث شود، خارج از فلسفه علم خواهد بود؛ مثلاً بررسی مکاتب یک علم در عصر حاضر، بحثی «فلسفه علمی» است؛ ولی گفت و گو درباره مکاتب و گرایش های درون یک علم در طول تاریخ، بحثی «تاریخ علمی» خواهد بود.

۳. بررسی یک رشته علمی گاهی صرفاً گزارشی و توصیفی است. بدین معنا که دیدگاه دانشوران یک رشته علمی - مثلاً - درباره قلمرو یک علم نقل و توصیف می شود و گاهی از موضع یک صاحب نظر گفته می شود که مثلاً باید قلمرو یک علم، گسترده تر یا محدودتر باشد. به نظر می رسد که هر دو نوع بررسی در قلمرو فلسفه یک علم می گنجد.

۴. فلسفه علم اصول هنوز در آغاز راه است و کمتر به این بحث توجه شده است.

تنها مرحوم شعرانی در کتاب المدخل الی عذب المنهل پاره ای مباحث را که از محورهای فلسفه علم اصول به حساب می آید، مطرح کرده است؛ از جمله: تعریف، موضوع، فایده، علت نیاز و مبادی آن. همچنین در لابه لای کلمات دانشوران علم اصول و یا در مقدمات برخی کتاب های اصولی، پاره ای از مباحث فلسفه اصولی، نظیر تعریف^۱، موضوع^۲،

۱. برای نمونه ر. ک: سید مرتضی، الذریعة، ج ۱، ص ۷؛ شیخ طوسی، العدة، ج ۱، ص ۷؛ فاضل تونی، الوافیة، ص ۵۹.

۲. برای نمونه ر. ک: محمدحسین اصفهانی، الفصول الغرویه، ص ۴؛ میرزا ابوالقاسم قمی، قوانین الاصول، ص ۹؛ آخوند خراسانی، کفایة الاصول، ص ۸ و حسینعلی منتظری، نهاية الاصول، ج ۱، ص ۱۵ و ۱۶.

غرض و غایت^۱ و ساختار علم اصول^۲ دیده می‌شود. ولی کتابی که همه یا اکثر مباحث فلسفه اصولی را در بر داشته باشد، هنوز تدوین نشده است.

۵. کتاب الرافد فی علم الاصول از جمله کتاب‌هایی است که مسائل قابل توجهی از فلسفه علم اصول را در خود جای داده است. این کتاب، تقریر دوره سوم درس خارج اصول آیت‌الله العظمی سیستانی - مدظله - است که «سید منیر السید عدنان قطیفی» از شاگردان ایشان آن را گردآوری کرده است (ر. ک: ص ۳۴۰).

آقای قطیفی در مقدمه، محورهای اصلی این کتاب را چنین بیان می‌کند:

۱. اهمیت علم اصول در مکتب امامیه؛ ۲. تحولات تکاملی علم اصول؛ ۳. ارتباط علم اصول با علم فقه، ادبیات و فلسفه؛ ۴. شیوه‌های تنظیم و تبویب مباحث اصولی؛ ۵. انواع اسناد حقیقی و مجازی؛ ۶. موضوع علم اصول؛ ۷. ملاک مسئله اصولی؛ ۸. حقیقت وضع؛ ۹. استعمال لفظ در چند معنا؛ ۱۰. مشتق (ر. ک: ص ۷ و ۸). البته آنچه در مقدمه آمده با آنچه در متن کتاب است، تفاوت دارد. در متن کتاب یازده قسمت با عنوان «مبحث» معنون شده است، ولی سه امر حقیقت وضع (ص ۱۴۴)، استعمال لفظ در چند معنا (ص ۱۸۵)، و مشتق (ص ۲۱۰) بدون عنوان مبحث و امثال آن ذکر گردیده است. مقرر تلاش کرده است مباحث این کتاب را به گونه‌ای تقریر کند که با رویکرد بدیع استادش هماهنگ باشد (ص ۸).

علم اصول محور و موضوع اکثر مباحث این کتاب است و هشت محور از محورهای دوازده‌گانه مذکور در بندی یک، در این کتاب دیده می‌شود. بدین‌رو صبغه فلسفه اصولی این کتاب بر صبغه اصولی اش غالب است. در اینجا محتوای بخش فلسفه اصولی کتاب را به اجمال گزارش می‌کنیم. در این گزارش، آنچه مقصود اصلی است، دیدگاه برگزیده، بدون پرداختن به استدلال‌های آن است و نقل سایر دیدگاه‌ها جنبه فرعی و مقدماتی دارد.

۱. برای نمونه ر. ک: محقق اصفهانی، الاصول علی النهج الحدیث، چاپ شده در بحوث فی الاصول، ص ۲۱ و ۲۲.

۲. برای نمونه ر. ک: محقق اصفهانی، همان، ص ۲۲ و سید محمود هاشمی شاهرودی، بحوث فی علم الاصول، ج ۱، ص ۵۵-۶۲.

سیری در الرافد

این کتاب، طی یازده مبحث و سه بحث مقدماتی تنظیم گردیده است. ده مبحث از مباحث یازده گانه از مباحث فلسفه علمی و سه بحث جداگانه از زمره مباحثی است که معمولاً در مقدمات علم اصول بررسی می شود. بنابراین می توان گفت غالب مباحث این کتاب از زمره مباحث فلسفه اصولی است.

مبحث اول: اهمیت علم اصول نزد امامیه (ص ۹-۱۴)

در آغاز این بخش آمده است که اهتمام اصولی ها به علم و ارزشی که برای آن قائل اند، با نگاه اخباری ها به آن متفاوت است. آن گاه چکیده دیدگاه یکی از اخباری ها (از کتاب هدایة الابرار) پس از نقل عبارت وی چنین آمده است:

۱. علم اصول مجموعه مسائل پراکنده ای است که از علوم گوناگون گرفته شده

است؛

۲. علم اصول را اهل سنت به دلیل کمبود روایاتشان تدوین کردند تا اینکه ابن جنید

علم اصول را از اهل سنت گرفت و به روش آنان به تدوین اصول فقه شیعه پرداخت؛

۳. هر آنچه بدان نیاز است از مسائل بدیهی و نظری در روایات ائمه وجود دارد.

ایشان هر سه ادعا را نقد می کند.

در نقد ادعای اول می گویند که بسیاری از مباحث علم اصول، نظیر تعارض ادله، حجیت امارات (خبر واحد، اجماع)، ظن انسدادی، اصول لفظی (عام و خاص، مطلق و مقید)، در هیچ علم دیگر به آنها پرداخته نشده است. آری پاره ای از مباحث لغوی و کلامی در علم اصول وجود دارد، ولی این باعث نمی شود که مسائل اصولی پیشین از اصولی بودن خارج شود.

در نقد ادعای دوم آمده است که اولین مؤلف علم اصول، به ادعای اهل سنت،

شافعی (م ۲۰۵ق) است؛ در حالی که در همین دوران کسانی نظیر یونس بن عبدالرحمن

(م ۲۰۸ق) و ابن ابی عمیر (م ۲۱۷ق) در مقولاتی نظیر تعارض، عام و خاص، ناسخ و

منسوخ تألیفاتی را به رشته تحریر در آورده اند. بنابراین نمی توان گفت اهل سنت اولین

تدوین کنندگان علم اصول اند و ابن جنید از آنان گرفت.

در نقد ادعای سوم، دو مطلب را ذکر می‌کند:

الف. وجود قواعد شرعی در روایات اهل بیت (ع) نیاز به علم اصول را برطرف نمی‌کند؛ چراکه استنباط حکم، مبتنی بر چند مطلب اصولی است؛ از جمله: حجیت ظهور، تعیین مصادیق ظهور، اثبات حجیت خبر واحد، و قواعد حل تعارض.

ب. وجود قواعد اصولی در روایات، مانند روایات حجیت خبر واحد، عدم حجیت قیاس، حجیت برائت و استصحاب و قواعد حل تعارض، نه تنها به اعتبار علم اصول خدش‌های وارد نمی‌کند، بلکه نشان می‌دهد که این علم از منبع اصیلی - روایات اهل بیت (ع) - سرچشمه گرفته است، نه از مکاتب اهل سنت.

مبحث دوم: ادوار تفکر اصولی (ص ۱۵ - ۳۰)

در آغاز این مبحث، به تعریف دوره پرداخته شده و چنین آمده است:

به نظر ما معیار دوره صرفاً با گذشت زمانی ارتباط ندارد؛ چراکه چه بسا زمان‌هایی بر علم می‌گذرد؛ ولی تطور و نوآوری در مسیر حرکت علم و تکامل آن صورت نمی‌گیرد. تنها معیاری که یک دوره را از سایر دوره‌ها جدا می‌سازد، ظهور نظریات بدیعی است که مسیر فکری علم را به جلو می‌برد (ص ۱۵).

براساس این تعریف، در این کتاب برخلاف بسیاری از کتاب‌های تاریخ اصول فقه، ادوار علم اصول و ادوار اصول فقه نزد شیعه امامیه به سه دوره تقسیم شده است:

دوره اول: این دوره عبارت است از موضع‌گیری علمای شیعه در برابر مکاتب فکری اصولی و نیز در برابر علمای شیعی‌ای که از سایر مکاتب فکری اصولی تأثیر پذیرفته بودند (ص ۱۵).

در این دوره، در قلمرو حکم شرعی، دو مکتب متفاوت وجود داشت: مکتب اهل رأی که در آغاز تدوین سنت را منع کرده، پیروان آنان به حجیت قیاس و استحسان روی آوردند و به نقد متن احادیث پرداختند، و مکتب اهل حدیث که بدون در نظر گرفتن ضوابط و معیارهای عمومی، در اعتماد به اخبار راه افراط را پیشه کردند. هر دو مکتب، برخی علمای شیعه را تحت تأثیر قرار داده بودند. موضع‌گیری شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی، تفکر اصولی تازه و تطور قابل توجهی در میان مکاتب فکری پدید آورد. نگارش رساله بطلان القیاس، رساله مقابسات الانوار فی الرد علی اهل الاخبار از سوی شیخ مفید،

شاهد این تطور اصولی و مکتب میانه است (ص ۱۵ و ۱۶).

دوره دوم: این دوره، عبارت است از جدال فکری میان دو مکتب اصولی و اخباری. اخباری‌ها بر اساس ذهنیت‌هایی نظیر اینکه قواعد اصولی بر تفکر کلامی و فلسفی استوار گشته و باعث دوری از مسیر اصلی استنباط - روایات اهل بیت (ع) - می‌شود، به مقابله با تفکر اصولی برخاستند. در اثر زورآزمایی فکری این دو مکتب اصولی، تطور بزرگی در علم اصول رخ داد و به دست وحید بهبهانی و مانند وی، علم اصول پیشرفت شگفتی کرد (ص ۱۷).

دوره سوم: در این دوران که دوران معاصر است، زورآزمایی فکری شدیدی میان فرهنگ اسلامی و سایر فرهنگ‌ها از ابعاد گوناگون رخ داده است. بدین روی تحول علم اصول متناسب با وضعیت تمدنی امروز لازم است.

ایشان در ادامه بر استفاده از علوم جدید و قدیم در مسیر این تطور تأکید کرده، نمونه‌هایی از مباحث اصولی مرتبط با علوم چون فلسفه، حقوق، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، منطق و لغت را مطرح می‌کند. سپس بحث ارتباط علم اصول را با مباحث روایی به صورت مفصل می‌آورد. در این بحث آمده است که ما خیر موثوق الصدور را حجت می‌دانیم. بر این اساس از تاریخ و کیفیت تدوین حدیث بحث می‌کنیم تا هم اعتبار احادیث نزد دو گروه شیعه و سنی روشن شود و هم در باب تعارض قابل استفاده باشد؛ چراکه اگر فقیه به اسباب اختلاف روایات احاطه داشته باشد، به خوبی می‌تواند در میان روایات متعارض، به صورت جمع عرفی سازگاری ایجاد کند (ص ۲۴ و ۲۵). در این کتاب اسباب اختلاف حدیث به دو قسم داخلی (از سوی معصوم) و خارجی (از سوی راویان و گردآوردندگان) تقسیم گردیده و خلاصه توضیح اسباب داخلی چنین بیان شده است:

- نسخ: به این معنا که حدیث بعدی حدیث پیشین را به یکی از دو صورت زیر نسخ کند: الف. نسخ تبلیغی؛ بدان معنا که پیامبر (ص) حدیث ناسخ را نزد آنان به ودیعه گذاشته، اهل بیت (ع) صرفاً ابلاغ‌کننده نسخ‌اند. ب. نسخ تشریحی؛ یعنی خود اهل بیت (ع) برخی احکام را نسخ کنند.

- اختلاف نوع حکم: برخی احادیث بیانگر حکم شرعی است و برخی حکم ولایتی را بیان می‌کند و این عامل دیگری در اختلاف حدیث است.

- کتمان: در برخی احادیث پاره‌ای از امور ذکر شده است؛ ولی از ذکر آن در برخی

دیگر خودداری شده و این سبب اختلاف دو دسته حدیث گردیده است (در ادامه، اختلاف روش تبلیغ، تقیه، مدارا با مخاطبان و... از اسباب کتمان ذکر گردیده است). اسباب خارجی اختلاف حدیث این امور دانسته شده است: وضع، نقل به معنا، اضافه شدن برخی تفسیرها از سوی راوی بدون دلالتی بر آن، تقطیع روایات در تألیفات، تصحیف، اصلاح ظنی و خودسرانه برخی نساخ و مصححان متون، خلط میان کلام امام و کلام دیگران از سوی راویان.

مبحث سوم: ساختار علم اصول (ص ۳۱-۵۷)

ابتدا ساختارهای قدیم ذکر گردیده است. ساختار قدما عبارت است از: مباحث مقدماتی (نظیر وضع، صحیح و اعم، حقیقت شرعی و مشتق)، مباحث الفاظ، مباحث دلیل و خاتمه که در تعادل و ترجیح است. دیگری ساختار شیخ انصاری است که عبارت است از: قطع تفصیلی و اجمالی، ظن معتبر و شک.

سپس عوامل ارائه این دو نوع ساختار، تحلیل و نقد شده است. آن گاه دو ساختار برای علم اصول پیشنهاد می شود؛ ولی قبل از آن نکته ای را یادآور می شود که نقل آن مفید می نماید:

علم اصول علم آلی و مقدمه علم فقه است. بنابراین باید تقسیم بندی آن متناسب با علم فقه باشد و چون علم فقه عهده دار بیان حکم شرعی است، علم اصول نیز باید بر محور حجت بر حکم شرعی باشد. بر این اساس به نظر می رسد، موضوع علم حجیت است و مباحث اصولی بر محور حجیت و عدم حجیت دور می زند.

تقسیم بندی اول بدین قرار است:

بخش اول، احتمال

۱. احتمال قطعی: یعنی احتمالی که به درجه قطع رسیده و بحث در این باره بحث از حجیت قطع است.

۲. احتمال اطمینانی: یعنی احتمالی که به درجه اطمینان رسیده و بحث درباره آن همان بحث از حجیت اطمینان است.

۳. احتمال مبتنی بر قوه محتمل: این احتمال در جایی است که محتمل، مورد اهتمام است؛ نظیر جان، عرض و مال. گرچه درجه احتمال ضعیف باشد، بحث درباره

حجیت آن همان مباحث مربوط به اصل اشتغال است.

۴. احتمال مبتنی بر علم اجمالی: این نوع احتمال به اندازه علم اجمالی اهمیت می‌یابد. البته به جز جایی که تعسر اطراف علم اجمالی به اندازه‌ای باشد که احتمال در هر طرف را در حد موهوم و غیرقابل اعتنا قرار دهد. از این بحث به مباحث علم اجمالی و شبهه محصوره و غیر محصوره یاد می‌شود.

۵. احتمال غیرقابل اهمیت: احتمالی که نه از نظر درجه و نه از نظر اهمیت، قابل اعتنا نیست که خود بر دو قسم است:

- احتمالی که در مقابل آن احتمال مخالفی وجود دارد؛ مانند جایی که علم اجمالی به جامع - مثلاً الزام - داریم. این نوع احتمال، مجرای اصل تخییر است.

- احتمالی که در مقابل آن احتمال مخالفی وجود ندارد، که مجرای آن اصل براءت است. همان طور که مشاهده می‌شود، عنوان جامع همه اقسام، احتمال است.

بخش دوم، کشف

برای «کشف» دو زیرمجموعه می‌توان در نظر گرفت:

۱. کشف ادراکی: کشف ادراکی در امارات عقلایی و شرعی که عقلاً یا شرع کاشفیت آن را تکمیل کرده‌اند. این نوع کشف در حجیت امارات، موضوع گفت‌وگو است.

۲. کشف احساسی: این نوع کشف در استصحاب وجود دارد. انسان وقتی چیزی را ادراک کرد، ولی بعداً از حوزه ادراکش غایب شد، چنین حالتی در نزد وی هست که این شیء موجود است. بحث از حجیت این نوع کشف، بحث از حجیت استصحاب است.

بخش سوم، میثاق عقلایی

مراد از میثاق عقلایی هر راهی است که جامعه به لوازم و آثار آن پایبند است. این قرارداد یا به ملاک کاشفیت نوعی است؛ آن طور که در خبر ثقه ادعا می‌شود، یا به ملاک مصالح عمومی است. شاید بحث ظواهر از این قبیل باشد؛ چه از حیث کبروی که حجیت ظهور است، چه از حیث صغروی در مباحث الفاظ، نظیر مفاد امر و نهی، عام و خاص، مطلق و مقید و امثال آن (ص ۴۴ و ۴۵).

در ادامه آمده است که این تقسیم‌بندی، غیر از شیوه رایج حوزوی است. لذا تقسیم‌بندی دیگری پیشنهاد می‌گردد و در آغاز آن یادآور می‌شود که مبادی تصدیقی هر علمی، یا بدیهی است که به بحث نیازی ندارد و یا نظری است که در علم پیشین آن علم

بحث می‌شود و چون محور بحث علم فقه، حکم شرعی است که گونه‌ای از اعتبار است، بنابراین به علم دیگری که از مبادی تصدیقی اعتبار و حکم شرعی بحث کند، نیاز داریم و این مبادی تصدیقی همان اعتبار، عوارض، اقسام و لواحق آن است. از این رو، این تقسیم‌بندی بر محور اعتبار، شئون آن و تفصیلاتش در پانزده محور به قرار زیر می‌آید:

۱. تعریف اعتبار، ۲. اقسام اعتبار (ادبی و قانونی)، ۳. ارتباط میان اعتبار ادبی و قانونی، ۴. شیوه جعل اعتبار قانونی، ۵. مراحل اعتبار قانونی، ۶. اقسام اعتبار قانونی، ۷. ارتباط میان اقسام اعتبار قانونی، ۸. اقسام قانون تکلیفی و قانون وضعی، ۹. عوارض احکام قانونی، ۱۰. وسایل اظهار حکم قانونی، ۱۱. وسایل کشف حکم قانونی، ۱۲. اعتبار وسایل کشف حکم، ۱۳. تعارض میان وسائل کشف در مقام ثبوت و اثبات، ۱۴. تراحم میان اعتبارات قانونی در هنگام عمل، ۱۵. تعیین وظیفه هنگام عدم دسترسی به راه اعلام حکم (ص ۴۶ و ۴۷).

مبحث چهارم: ارتباط میان تفکر اصولی و تفکر فلسفی (ص ۵۸-۶۳)

اصل تأثیر تفکر فلسفی بر علم اصول، روشن است و در این زمینه شاهدی از کلام سید مرتضی نقل و عوامل این تأثیر چنین ذکر شده است:

۱. بسیاری از شخصیت‌های تأثیرگذار اصولی از بزرگان فلسفه و کلام بوده‌اند؛ نظیر سید مرتضی، شیخ طوسی، علامه حلی و...
 ۲. در زبان عربی به دلیل دوری از تمدن، دو نوع کمبود وجود داشت: الف. کمبود ساختاری در بیان مرادهای قانون‌گذار. به همین دلیل است که در زبان عربی، هم حکم تکلیفی و هم حکم وضعی با صیغه امر بیان می‌شود. ب. کمبود واژگانی. در زبان عربی واژه‌هایی که به دقت معنای علمی و قانونی حکم را منعکس کند، وجود نداشت و در هر دو زمینه از فرآورده‌های فلسفی استفاده شد.
 ۳. ترجمه فلسفه یونانی باعث گردید که معانی اصطلاحی فلسفی بر واژه‌ها و ساختارهای زبان عربی تأثیر بگذارد و اصولیان نیز الفاظ را با همین معانی جدید به کار برند؛ مثلاً واژه «علم» که در زبان عربی به معنای وضوح بود، معنای جدیدی (اعتقاد جازم) یافت، و واژه «ظن» که در زبان عربی به معنای اعتقاد بدون دلیل بود، معنای جدید (اعتقاد راجح) پیدا کرد.

خلط میان قوانین تکوینی و قواعد اعتباری از مهم‌ترین نتایج تأثیر فلسفه بر علم اصول ذکر گردیده و اموری نظیر امتناع شرط متأخر، امتناع اجتماع امر و نهی و . . . از نمونه‌های آن دانسته شده است.

مبحث پنجم: ارتباط علم اصول با علوم ادبی (ص ۶۴ - ۷۱)

در این مبحث دو مطلب ذکر شده است:

الف. شواهد ارتباط علم اصول با علوم ادبی

۱. تدوین کتاب‌های واحدی که در بردارنده قواعد اصولی و ادبی به عنوان مقدمه علم فقه است؛ نظیر تمهید القواعد شهید ثانی.

۲. اشتغال علم اصول کنونی بر مباحث لغوی فراوان، نظیر وضع، استعمال حقیقی و مجازی، علائم حقیقت و مجاز مفاد امر و نهی، خبر و انشا و مفاهیم و . . .

ب. تفاوت اعتبار ادبی و اعتبار قانونی

اعتبار ادبی صرفاً به شخص معتبر قائم است و هدف آن تأثیرگذاری بر دیگران است؛ در حالی که اعتبار قانونی تا از سوی جامعه پذیرفته نشود، محقق نمی‌شود و هدف آن استفاده از این اعتبار در تنظیم روابط اجتماعی است.

در ادامه، ادله‌ای که قاعده طهارت یا اعتبار برخی امارات را ثابت می‌کند، به عنوان مثال ذکر شده و آثار اصولی و فقهی که مفاد آن اعتبار قانونی یا اعتبار ادبی است، نام برده شده است.

مبحث ششم: ارتباط علم اصول با علم فقه (ص ۷۲ - ۷۹)

در آغاز، فقه به دو قسم تقسیم و هر قسم چنین تعریف شده است: ۱. فقه خلافی؛ یعنی فقهی که در آن به واسطه قواعد اصولی مذهب مختار و معتقد تثبیت و سایر مذاهب رد می‌شود. ۲. فقه مذهبی؛ فقهی که از رهگذر قواعد، حکم شرعی استنباط می‌شود. در ادامه چنین نتیجه گرفته شده است: هر دو قسم فقه از علم اصول استفاده می‌کنند؛ با این تفاوت که در فقه مذهبی از علم اصول برای استکشاف حکم شرعی، و در فقه خلافی برای تثبیت مذهب مختار استفاده می‌شود؛ افزون بر اینکه فقه خلافی از علم جدل و مناظره نیز سود می‌برد.

در ادامه به مناسبت، از منشأ فقه خلافی از دیدگاه شیعه و نقل پاره‌ای مناظرات میان شیعه و دیگر مذاهب و کتاب‌ها و مقالاتی که در این زمینه تدوین شده، سخن می‌رود. ضمناً در مبحث هفتم به اسناد اعتباری و اسناد مجازی نیز پرداخته می‌شود که به دلیل خروج آن از مباحث فلسفه اصول، از نقل محتوای آن صرف نظر گردید.

مبحث هشتم: موضوع علم (ص ۹۴-۱۰۸)

یکی از مقدماتی که اصولیان متأخر قبل از ورود به مسائل علم اصول به آن توجه می‌کنند، موضوع علم اصول است. از این رو بحث موضوع علم به صورت کلی به عنوان یکی از مقدمات بحث موضوع علم اصول ذکر گردیده است. در این کتاب نیز، نخست به بیان احتمالات مفردات جمله «موضوع کل علم ما یبحث فیه عن عوارضه الذاتیه» و تعیین احتمال صحیح با ذکر دلیل، پرداخته شده است:

۱. مراد از علم رشته علمی است، نه ادراک ذهنی که در اصطلاح منطقی‌ها به کار می‌رود (ص ۹۴).

۲. مراد از موضوع در این عبارت، محوری است که در هر رشته علمی مدنظر است (ص ۹۷).

۳. مراد از «عروض» مطلق اضافه است؛ چه به صورت حمل باشد، چه به صورت ترکیب اتحادی، چه به صورت ترکیب انضمامی (ص ۹۹).

۴. مراد از «عارض ذاتی» آن است که اضافه و اسناد بدون واسطه یا با واسطه خفی یا اخفی باشد. در مقابل اگر اضافه و اسناد با واسطه جلی باشد - به گونه‌ای که در نظر علمای بیان اسناد مجازی شمرده شود - عارض غریب خواهد بود (ص ۱۰۰).

سپس می‌افزاید که دو تفسیر از این جمله ارائه شده است:

الف. تفسیر اخص؛ بدین معنا که این تعریف، به موضوع علوم حقیقی اختصاص دارد.

ب. تفسیر اعم؛ بدین معنا که این تعریف موضوع علوم حقیقی و اعتباری را در بر می‌گیرد (ص ۱۰۲ و ۱۰۳).

در ادامه، تفسیر دوم را برگزیده و اشکال‌های متوجه به آن را پاسخ داده است (ص ۱۰۳-۱۰۸).

مبحث نهم: تمایز علوم (ص ۱۰۹-۱۱۴)

درباره ضابطه و ملاک وحدت یا تمایز علوم، چهار دیدگاه زیر نقل شده است:

۱. ملاک وحدت و تمایز علوم، موضوع است؛

۲. ملاک وحدت و تمایز علوم، غرض است؛

۳. ملاک وحدت و تمایز، علوم سنخیت ذاتی میان مسائل است؛

۴. ملاک وحدت و تمایز، به حسب غرض تدوین در علوم مختلف، متفاوت است؛

یعنی در برخی علوم به موضوعات در برخی علوم به محمولات و در برخی دیگر به غایت است (ص ۱۰۹ و ۱۱۰).

سپس دیدگاه صحیح این دانسته شده است که ملاک وحدت و تمایز علوم مختلف به اعتبار و وضع است. بنابراین می توان علم واحدی را به چند علم تقسیم کرد. یا برعکس چند علم را یک علم به حساب آورد. البته باید توجه داشت که این اعتبار باید توجیه عقلایی و قابل پذیرش و هم خوان با مصالح داشته باشد (ص ۱۱۰-۱۱۲).

دیدگاه های چهارگانه پیشین، پس از تبیین و تثبیت دیدگاه مختار نقد شده است (ص ۱۱۲-۱۱۴).

مبحث دهم: موضوع علم اصول (ص ۱۱۵-۱۳۷)

در این مبحث چهار دیدگاه درباره موضوع علم اصول نقل شده است که عبارت اند از:

۱. موضوع علم اصول عنوانی کلی است که بر موضوعات مسائل علم اصول، به گونه انطباق مفهوم کلی بر مصادیقش، منطبق می شود (ص ۱۱۵).

۲. موضوع علم اصول، اموری است که گرچه ذاتاً متکثر است، ولی به لحاظ غایت و غرض علم، وحدت عرضی پیدا کرده اند (ص ۱۱۶).

۳. موضوع علم اصول، هر قاعده ای است که به تنهایی و بدون انضمام قاعده ای دیگر می توان به وسیله آن حکم شرعی را استنباط کرد (ص ۱۲۰).

۴. موضوع علم اصول، هر قاعده ای است که می توان در فقه بدان استناد و احتجاج کرد (ص ۱۲۷).

هر یک از دیدگاه های فوق، بررسی و دیدگاه آخر گزینش و مستدل شده است.

• مبحث یازدهم: ضابطه مسئله اصولی (ص ۱۳۸)

با توجه به اینکه در مبحث پیشین، موضوع علم اصول، هر قاعده‌ای دانسته شده است که در فقه قابل استناد و احتجاج است، در این مبحث آمده است که تمایز مسئله اصولی از مسئله لغوی و مسئله رجالی و مسئله فقهی روشن می‌شود؛ چراکه مسائل این علم، قواعد مورد احتجاج در فقه نیستند.

تمایز مسئله اصولی از مسئله لغوی: مسئله لغوی عهده‌دار تنقیح موضوع است؛ ولی مسئله اصولی قانونی است که بعد از تنقیح موضوع به کار می‌آید.

تمایز مسئله اصولی از مسئله رجالی: مسائل رجالی چه مسائل کلانی نظیر قاعده اصحاب اجماع، چه مسائل جزئی مانند وثاقت شخص خاص، صرفاً در صغرای استدلال فقهی به کار می‌آید. پس از اینکه وثاقت شخص در علم رجال ثابت شد، باید در علم اصول به صورت قاعده کلی ثابت شود که خبر ثقه حجت است تا بتوان به خبر این شخص در فقه استناد کرد.

تمایز مسئله اصولی از مسئله فقهی: تمایز مسائل اصولی از قواعد فقهی نظیر قاعده «لاتعاد» واضح است؛ چراکه مفاد این قبیل قواعد فقهی حجیت در مقام استنباط نیست؛ ولی مفاد قاعده اصولی حجیت در مقام استنباط است و تمایز آن از قواعد فقهی دیگری که به گونه‌ای با حجیت مرتبط است، مثل قاعده فراغ یا اصالة الصحة و حجیت بینه در موضوعات و... در این است که این قبیل قواعد را فقیه بر موارد جزئی تطبیق نمی‌دهد؛ نه اینکه از آنها در استنباط حکم استفاده کند.